

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده مباحث گذشته

قبل از اینکه بحث جدید را مطرح کنیم لازم است خلاصه‌ای از آنچه مربوط به آیه شریفه نفر است بیان کنیم و در این مباحث که از اول تا الان مطرح شده، یک جمع‌بندی داشته باشیم.

مجموعاً پنج مطلب را که به آیه نفر مربوط می‌شود باید ذکر کنیم.

مطلب اول:

این است که ما در مباحث گذشته آمدم گفتیم، که کلمه‌ی «[لِيُنْذِرُوا](#)» قرینه است بر اینکه وجوب تفقه، عنوان ارشادی را دارد، و وجوب تفقه، یک عنوان نفسی و یک عنوان مولوی را ندارد، قبلاً در مباحث گذشته ما کلمه «[لِيُنْذِرُوا](#)» را قرینه دادیم، برای ارشادی بودن وجوب تفقه. این یک نکته.

مطلب دوم:

عرض کردیم که برای وجوب اجتهاد، اگر ما بخواهیم به این آیه شریفه استدلال کنیم، باید بگوئیم که کلمه «[لِيَتَفَقَّهُوا](#)» اطلاق دارد؛ هم تفقه تقلیدی را شامل می‌شود، هم تفقه اجتهادی را شامل می‌شود. اگر کسی در این اطلاق مناقشه کرد، دیگر ما به این آیه شریفه بر وجوب اجتهاد به نحو وجوب کفائی نمی‌توانیم استدلال کنیم.

مطلب سوم:

گفتیم که آیه شریفه «نفر» اصلاً این اجتهاد مصطلح در زمان ما را شامل نمی‌شود. گفتیم که آیه شریفه نفر، دلالت دارد که افراد، نفر کنند، بروند به مدینه، و احکام را از حضرت و یا از امام معصوم (ع) یاد بگیرند و بیایند همان احکام را برای مردم نقل کنند.

دیگر آیه دلالت ندارد بر اینکه اگر کسی از روی ادله و مبانی اجتهاد کرد، از روی آیات و روایات استنباط کرد، و نظر پیدا کرد، این اجتهاد و این نظر برای دیگران حجیت دارد. به نظر ما این آیه، این دلالت را ندارد. لذا از این آیه شریفه‌ی نفر، فقط در بحث خبر واحد، استفاده می‌کنند.

پس این هم مطلب سوم، که اصلاً این آیه نفر، فقط در این محدوده دلالت دارد، که خبری را از مدینه و از حضرت بشنوند، و آن را نقل کنند، اما دلالت بر اجتهاد مصطلح ما ندارد.

مطلب چهارم:

راجع به آن جمله «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)» است. عرض کردیم که اگر «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)» را قرینه برای ارشادی بودن قرار دادیم، دیگر از آیه، وجوب شرعی کفائی – آن هم بنحو مولوی – را نمی‌توانیم استفاده کنیم. اگر گفتیم که تقسیم واجب به کفایی و عینی از مختصات احکام مولویه است و گفتیم که احکام شرعی مولوی، یا عینی است یا کفائی، اگر این را بیان کردیم، یا اگر گفتیم «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)» ارشادی است و یا این اختصاص را انکار کردیم و گفتیم کفائی بودن، هم می‌تواند برای وجوب شرعی مولوی باشد، هم می‌تواند برای واجب عقلی باشد، آن وقت نتیجه این می‌شود که ما از آیه شریفه، وجوب شرعی مولوی کفائی را نمی‌توانیم استفاده کنیم.

اما اگر گفتیم «[لَعَلَّهْمْ يَحْذَرُونَ](#)» قرینه بر ارشادی بودن نیست – که دیروز عرض کردیم به نظر ما قرینیت ندارد – و اگر کفائی بودن را از مختصات واجب شرعی مولوی دانستیم، با این دو قید، راه باز می‌شود که در این آیه شریفه، ما وجوب شرعی مولوی اجتهاد را مطرح کنیم.

دیروز مفصل توضیح دادیم که اگر کسی گفت ما در واجبات عقلی هم، واجب کفائی و عینی داریم – این را خودتان تتبع کنید، متأسفانه این بحث، در اصول منقح نشده، که این تقسیم آیا از خصوصیات واجب شرعی مولوی است، یا اینکه در واجبات عقلی هم این تقسیم جریان دارد، در علم اصول خیلی از مباحث درست منقح نشده است، مثل مسئله قدرت، و بحث حکم، مسئله عرف، و همین مسئله، منقح نشده است –، مثلاً در واجب تعیینی و تخیرری آنجا می‌گویند از نظر عقلی، هم واجب تعیینی و تخیرری داریم، لذا باید در آنجا محقق شود، اگر کسی گفت که کفائی بودن اختصاص به واجب شرعی مولوی ندارد، از این آیه شریفه نمی‌تواند وجوب شرعی مولوی کفائی را استفاده کند.

نتیجه‌ی این چهار مطلب عمده‌تاً روی آن مطلب سوم است که روی آن مطلب سوم گفتیم که آیه، اجتهاد مصطلح ما را – که کسی طبق نظر خودش حکمی بدست بیاورد – شامل نمی‌شود.

عده‌ی زیادی از بزرگان قائل شده‌اند که آیه، ظهور در وجوب شرعی کفائی دارد.

ما با این مطالب که عرض کردیم، نتوانستیم از آیه شریفه، وجوب شرعی مولوی اجتهاد، آن هم به نحو کفائی را استفاده کنیم. دلیل بر وجوب کفائی اجتهاد منحصر می‌ماند بر آن دلیل اول، که قبلاً عرض کردیم برای واجب کفائی، مجموعاً دو دلیل وجود داشت، دلیل اول را قبلاً ذکر کردیم، دلیل دوم همین آیه نفر است که دچار مناقشه است.

مطلب پنجم: دو روایت مؤید واجب کفائی بودن اجتهاد

در ذیل این آیه، دو روایت آمده، که بعضی از بزرگان این دو روایت را مؤید این قرار داده اند که وجوب کفائی اجتهاد، از آیه شریفه استفاده می‌شود.

حالا آن دو روایت را بیان می‌کنیم، ببینیم با توجه به این دو روایت، آیا از آیه می‌توانیم وجوب کفائی اجتهاد، آن هم شرعی مولوی نفسی را استفاده کنیم؟

بعبارة آخری: قبل از این دو روایت، ما عرض کردیم که ما باشیم و آیه، آیه دلالت بر وجوب کفائی اجتهاد به نحو وجوب شرعی مولوی ندارد. اکنون این دو روایت را بررسی کنیم، ممکن است از روایاتی که در ذیل آیه آمده، استفاده کنیم که آیه دلالت دارد. دیگران که می‌گویند آیه خودش دلالت دارد، این دو روایت را مؤید قرار داده‌اند.

روایت اول:

در وسائل الشیعة، در ابواب صفات قاضی، حدیث دهم، باب یازدهم، روایتی است، بنام روایت عبدالمؤمن انصاری.

عبدالمؤمن انصاری در رجال، بنام «عبدالمؤمن ابن قاسم ابن القیس انصاری» معروف است. در این روایت دارد: «قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): إن قوماً يروون أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال: «اختلاف أمتي رحمة؟»؛

عبدالمؤمن می‌گوید به امام صادق (ع) عرض کردم که حضرت رسول اکرم (ص) فرموده است: اختلاف امت من رحمت است. فقال: «صدّقوا»؛ حضرت فرمود: راست می‌گویند.

عبد المؤمن می‌گوید به امام عرض کردم: إن كان اختلافهم رحمة فاجتماعهم عذاب!؛ اگر اختلاف امت رحمت است، پس اجتماع امت باید عذاب باشد.

فقال: «ليس حيث تذهب و ذهبوا، إنما أراد قول الله تعالى: فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ، فأمرهم الله أن ينفروا إلى رسول الله (صلى الله عليه و آله)، و يختلفوا إليه فيتعلموا، ثم يرجعوا إلى قومهم فيعلموهم، إنما أراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً في الدين، إنما الدين واحد، إنما الدين واحد»؛ حضرت فرمود: آنطور که تو و آنها فکر می‌کنید نیست. منظور پیامبر (ص) از اختلاف امت؛ این کلام خداوند متعال است که «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا». نفر به چه بیان؟ خداوند امر فرموده که مردم کوچ کنند به سوی پیامبر، و تعلّم پیدا کنند، بعد به قومشان برگردند، و به آنها یاد بدهند.

این که پیامبر (ص) فرمود: «اختلاف أمتي رحمة»؛ مراد از اختلاف، نزاع نیست، مراد همین اختلاف من البلدان است، یعنی رفت و آمد، لا اختلاف في دين الله، بعد دو مرتبه فرمود: إن دين الله واحد، دين خداوند يکي است.

عده‌ای از بزرگان این روایت را مؤید برای این مطلب قرار داده‌اند، که از آیه، وجوب کفائی اجتهاد استفاده می‌شود. در روایت دارد که امام صادق (ع) فرمود: «فأمرهم»؛ یعنی بر اینها واجب است، خداوند بر مردم واجب کرده «أن ينفروا إلى رسول الله فيتعلموا ثم يرجعوا إلى قومهم».

اشکال:

کجای این روایت دلالت بر وجوب کفائی اجتهاد دارد؟ آنچه که بوده، این است که مردم خدمت رسول الله می‌رفتند، عین کلام رسول خدا را می‌شنیدند، همان را برای مردم و قومشان نقل می‌کردند. این عنوان اجتهاد را ندارد.

ما یقال گفته است که اجتهاد در آن زمان همین بوده، که بروند و حدیث را بشنوند و آن حدیث را برای مردم نقل کنند. بالاخره اجتهاد، در طول تاریخ تنوع پیدا کرده است. و افراد زیادی از محققین و مورخین کتابهایی نوشته‌اند و خواسته‌اند اثبات کنند که در زمان خود پیامبر(ص) و معصومین(علیهم السلام) اجتهاد بوده است.

جواب این کلام این است که این؛ توسعه در معنای اجتهاد است. آن چیزی که ما الان دنبال آن هستیم، این است که الان کسی از روی ادله استنباط کند و بیاید نظر خودش (یعنی آنچه که از ادله استفاده کرده) را برای دیگران بیان کند. به نظر ما آیه نمی‌تواند این دلالت را داشته باشد.

بنابراین همان اشکال و همان مناقشه‌ای که در خود آیه ذکر کردیم، در این روایت هم هست.

بزرگانی، مثل والد بزرگوار ما و جمع دیگری از فقهاء که آمده‌اند این روایت را مؤید برای وجوب کفائی اجتهاد قرار داده‌اند، ما وجهی برای تأیید در این روایت نمی‌بینیم. روایت زائد بر خود آیه چیزی ندارد، اصلاً همان مناقشه که در آیه ذکر شد، همان مناقشه در این روایت هم وجود دارد.

روایت دوم:

در باب هشتم از ابواب صفات قاضی، حدیث شصت و پنج، از امام هشتم(علیه السلام) است.

صدوق محمد بن علی الحسین به اسناد خودش از فضل بن شاذان این روایت را نقل کرده است.

ما در کتب اربعه، آن کتابی که شیخ طوسی یا صدوق دارد، گاهی اوقات صدوق می‌گوید به اسناد خودم از فضل بن شاذان، آن وقت خود صدوق آمده طریق خودش را به فضل بن شاذان ذکر کرده، که من هر جا می‌گویم به اسناد خودم از فضل بن شاذان، واسطه من اینها است و اشخاصی را ذکر می‌کند.

آن وقت مرحوم مقدس اردبیلی، در جامع الروایات همه را ذکر کرده، که مثلاً اسناد شیخ به فضل بن شاذان، یا اسناد صدوق به فضل بن شاذان چطور است.

اکنون در اسناد صدوق به فضل بن شاذان دو نفر وجود دارد؛ یکی از آنها غیر مذکور فی الرجال است، دومی مذکور ولکن لم یوثق است. اینها چه کسانی هستند؛ آنکه مذکور نیست، عبدالواحد ابن عبدوس نیشابوری العطار است، از این اصلاً ذکر در رجال نیست.

فردی که ذکر شده ولی توثیق نشده، علی بن محمد بن قتیبه است، که توثیق نشده است.

لذا این روایت، از لحاظ سندی روایت معتبری نیست، اما روایت مفصل و مهمی است.

روایت این است: «إِنَّمَا أُمِرُوا بِالْحَجِّ لِعَلَّةِ الْوَفَادَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . . . مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّفَقُّهِ . . .»؛

خداوند متعال امر به حج کرده، بخاطر کوچ کردن به سوی خدا، بعد در آخر (که محل شاهد ماست) می‌فرماید: در حج تفقه در دین کنید. در روایات هم داریم که مثلاً حج، باید به زیارت امام منتهی شود.

اشکال:

این مربوط به همان زمان حضور امام علی(ع) است، که باید خدمت امام بروند، و اخبار را از او بگیرند و نقل کنند. کجای این روایت، تأیید برای وجوب کفائی اجتهاد است؟! بلکه اصلاً این روایت مؤید مطلب ما می‌شود، چون در ادامه‌ی این روایت، تفقه را تفسیر کرده به «نقل أخبار الأئمة». بعد از آن بیان، حضرت فرموده: «كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

ما هر چه در این دو روایت دقت کردیم، که بتوانیم از آنها وجوب کفائی اجتهاد را استفاده کنیم، به نتیجه‌ای نرسیدیم.

این یک جمع‌بندی در آیه شریفه نفر بود.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ